

بررسی کرامت در تمثیل‌های مثنوی مولوی

¹علیرضا روزبهانی

²مهران عبدالهی

³محمد تقی محمدی

چکیده

مسئله کرامت در مجموعه عرفان اسلامی، جایگاه مهمی دارد. این کرامات که همگی از قدرت الهی ناشی می‌گردند، گاه حواس جسمی دارنده آن را بسیار قوی‌تر از حد معمول نشان می‌دهند و گاه محدودیت‌های زمانی و مکانی را در هم می‌شکنند و از آن فراتر می‌روند؛ آن گونه که مشاهده عالم دیگر میسر می‌گردد و اشرف بر خاطر مریدان و حتی عوام امکان‌پذیر می‌شود و آشکار ساختن آن مایه شگفتی می‌گردد. مولانا نیز به مسئله کرامت نگاه ویژه‌ای داشته است و شیوه و شگرد تمثیل را در خدمت بیان یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین مباحث عرفانی، یعنی کرامت درآورده است. جذابیت قصه و روایت از یک سو و تسلط شگفت مولانا بر این شیوه از سوی دیگر باعث می‌شود که مخاطب به راحتی انواع و اقسام کارهای خارق عادت را ببیند و بشنود و بپذیرد.

کلمات کلیدی: کرامت، مثنوی معنوی، تمثیل.

1. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ملایر aroozbahani93@yahoo.com

2. مرتبی دانشگاه آزاد اسلامی، ملایر

3. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ملایر

۱. مقدمه

آثار عرفانی همواره مورد توجه منتقدان ادبی، عرفانی، تاریخی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و... بوده است. از میان آثار عرفانی، مثنوی مولوی را می‌توان قله ادبیات عرفانی منظوم دانست. در این کتاب، مولانا بنا به اقتضای مخاطب از تمثیل‌ها و داستان‌های بسیاری بهره برده است تا مخاطب راحت‌تر بتواند از عوالم عرفانی شناختی حتی اندک کسب کند و بگوشد تا از میوه عرفان که همان نزدیک شدن به مرزهای انسان متعالی است، بهره‌مند گردد. گاهی این تمثیل‌ها همراه با کارهای شگفت و خرق عادت است که به آنها «کرامت» می‌گویند و تفاوت عمده آن با «معجزه» در این است که آنچه به وسیله آن پیامبران، کارهای خرق عادت می‌کنند، معجزه می‌گویند و آنچه را که اولیاء و بندگان برگزیده بدان خرق عادت کنند، کرامت گویند.

از شیوه‌های مناسب و پر کاربرد اهل عرفان و تصوف، برای آموزش و ارائه مفاهیم عرفانی و اخلاقی به مریدان و عاشقان این عرصه، شیوه دلنشیں و زیبای تمثیل است. در این شیوه سعی بر آن است که عارف مفاهیم دقیق و پیچیده عرفانی را که ریشه در عالمی ذهنی و ماورایی دارد، به کمک تمثیل و قصه‌های تمثیلی برای جویندگان این گنج معنوی بازگو کند و در خلال ماجراها و حوادث معمولی و قابل تصور و تخیل، مفاهیم ذهنی را بیان نماید. این شیوه تلاشی است برای به عینیت در آوردن ذهنیتی که بیان جزئیات آن هم برای عارف دشوار و ناممکن است و هم ممکن است ذهن مبتدیان توانایی درک آن مفاهیم را نداشته باشد.

در میان گروه اهل تصوف و عارفانی که دست به قلم بردند و در وادی عرفان به ذکر دقایق آن پرداخته‌اند، مولانا چهره‌ای استثنایی است که در آثار خویش به خوبی متعلم‌ان و مبتدیان را با مفاهیم عرفانی به ساده‌ترین شکل روپرور می‌سازد و خزانه معرفت را برایشان در می‌گشاید. او در آثار خویش و به ویژه مثنوی معنوی، به خوبی از ظرفیت‌های آموزشی و روایی تمثیل بهره می‌گیرد و با ذکر قصه‌های معروف و یا کمتر شناخته شده عصر خویش و یا حتی با ساختن قصه‌ها و دستکاری داستان‌های سایر متون روایی، آنچه قصد بیان و ارائه‌اش را دارد، بازگو می‌کند.

البته نیاز استفاده از این شیوه برای مولانا زمانی بیشتر خود را نمایان می‌سازد که بدانیم بیشتر مخاطبان او مردم معمولی و عوام جامعه بوده‌اند که نمی‌توان جز با قصه و تمثیل و

34 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

سرگرمی و گاه هزل و طنز و خنده، مفاهیم اخلاقی و عرفانی را برایشان بازگو کرد. استقبال مخاطبان از این شیوه و تأثیر همین تمثیل‌ها و قصه‌ها و حکایات، نشانگر درک درست مولانا از مخاطبان خویش است و کشف بیش از پیش این شیوه برای آموزش دقایق عرفان و تصوف.

نکته دیگری که شاید مولانا و سایرین را به بهره‌گیری از قصه و حکایات ترغیب می‌کرده، چهارچوب خشک و غیر منعطف دروس اخلاق در مراکز رسمی آموزشی آن زمان بوده است. علم اخلاق بر خلاف چهره منسجم و مدونش چندان نمی‌توانسته دلهای مشتاقان و شیفتگان این راه را سیراب کند و در حد همان واژه‌ها و اصطلاحات خشک و سرد باقی می‌ماند. در این صورت چاره‌ای جز میل به راه و رسم عارفان و شیفتگان دلسوزخته باقی نمی‌ماند؛ عارفانی که می‌کوشیده‌اند که نه با گفتار و کلام خویش بلکه با رفتار و شیوه‌های عملی عینی و روزمره خود، مریدان و عاشقان را آموزش دهند و راه بنمایانند.

در این جاست که نقش مهم قصه‌ها و تمثیل‌هایی که به رفتار و کردار عارفان و صوفیان پاکدامن می‌پرداخته‌اند، آشکار می‌گردد. این قصه‌ها برخلاف متون درسی خشک و بی‌روح اهل مدرسه، با شادی و طراوت خاصی موضوعات عرفانی را بازگو می‌کرده‌اند و با اندک تفسیری از سوی خود گوینده و نویسنده، قابل استفاده بوده‌اند. در ضمن، همین شیوه بهتر می‌توانسته است بین عموم جایگاه یابد و تأثیر کند؛ مگر غایت و نهایت هر شیوه اخلاقی جز این است که بین مردم جامعه رواج یابد و روح برابری و برادری عرفان تا لایه‌های زیرین جامعه نفوذ یابد؟

2. پیشینه تحقیق

یکی از موضوعات تمثیل‌های مثنوی، مسئله «کرامت» است که از انواع خوارق عادات به شمار می‌آید و در اصطلاح، به فعلی اطلاق می‌شود که به سبب تأیید الهی و به دور از دعوی از جانب اولیای خدا انجام می‌گیرد. بنابراین افعالی مانند اشرف بر ضمایر و خواطر، راه رفتن بر روی آب، در آتش قرار گرفتن و نسوختن، طی الارض، فراهم آوردن غذا در بیابان بی‌آب و علف و... از انواع کراماتی هستند که اولیاء الله به اذن الهی قادر به انجام آن هستند. هر چند که انجام کرامات از سوی عرفان به سنی خاص، محدود نبوده بلکه از دوره جنینی تا پس از مرگ برای عرفان نقل کرامت شده است.

بررسی کرامات در تمثیل‌های مثنوی مولوی (50-32)

درباره کرامات اولیاء و عرفا و کیفیت و شرایط آن در کتب عرفانی متقدم و متاخر مطالب متعددی آمده است و حتی نویسنندگان و محققان معاصر نیز در مقالات خویش به این موضوع پرداخته‌اند. هجویری در کتاب *کشف المحبوب* بر این باور است که شرط معجزات اظهار است و از آن کرامات، کتمان (هجویری، 1389: 336). قشیری در رساله قشیریه آورده است که قول به کرامات اولیا واجب است و جمهور اهل حق بر این‌اند، و از بس خبرها متواتر اندرين از هر گونه و حکایت‌ها آمده است، علم به بودن او و ظاهر شدن آن بر اولیا، علمی است که شک را بدان راه نیست (قشیری، 1379: 628). عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب سرّ نی بر این باور است که تفاوت اولیاء با انبیاء در این نکته است که خداوند انبیاء را به دعوت کردن خلق مأمور می‌دارد و کرامات آنها نیز با تحدي همراه است و به همین سبب معجزه نام دارد؛ اما کرامات اولیاء با تحدي مقرون نیست، اخفاء آن هم برای آنها ارجح است و خود آنها نیز مأمور به دعوت کردن خلق نیستند و به همین سبب حال آنها در قباب عزت از نظر عامه مستور می‌ماند و جز کسانی که خداوند بخواهد، هیچ کس از حال آنها آگاه نیست (زرین‌کوب، 1386: 390). هم او در کتاب "بحر در کوزه" معتقد است این که خداوند کرامات را بر دست اولیاء مجال ظهور می‌دهد گه‌گاه برای آن است که تا عام خلق در حق خاصان درگاه وی به وهم و بدگمانی نیفتند؛ اما خود اولیاء هم به اظهار کرامات علاقه‌یی ندارند و حتی سعی در ستر و اخفای آن را اولی می‌دانند (زرین‌کوب، 1376: 157). تقی پورنامداریان در کتاب "در سایه آفتاد" معتقد است هنگامی که از عارف کشف و کرامتی صادر می‌گردد او وجود خویش را در وجود بسیار والاتری گم می‌کند و با نادیده گرفتن «من فردی» خویش در یک «من برتر» به چنین قدرتی دست می‌یابد. این «من برتر» یا فرمان در حقیقت «من ملکوتی» یا بُعد روحانی هر انسانی در عالم روحانی و فرشتگان است. فراق و جدایی میان منِ تجربی و منِ ملکوتی ناشی از اسارت و استغراق منِ تجربی در جهان مادی و متعلقات آن است. (پورنامداریان، 1388: 142). احمد بهشتی در مقاله «دیدگاه امام رضا (ع) درباره معجزه و شرایط متغير زمان» دیدگاه آن امام بزرگوار را درباره شرایط متغير زمان و این که باید معجزه متناسب با آن شرایط باشد، مورد بررسی قرار می‌دهد (بهشتی، 1383: 183). یحیی بودری نژاد در مقاله «تبیین فلسفی معجزه و کرامات از دیدگاه سهروردی» معتقد است که پیامبران ضمن دعوی رسالت از ناحیه خداوند، معجزه و کرامت را دلیل بر تأیید صدق گفتار و رسالت خود می‌دانستند. سهروردی - شیخ

36 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

ashraq - نیز در اکثر آثار خود ضمن بیان و تبیین قوای انسان تلاش کرده علاوه بر بیان کیفیت وحی و الهام، موضوع کرامت و اعجاز را بررسی نماید (بودنی نژاد، 1390: 87). بهرام پروین گنابادی و حسن قادری در مقاله «کرامت از منظر ابن سینا و ابن عربی» بر این باورند که مشایخ صوفیه به رغم گفته‌های مناقب نویسان از عنوان نمودن خرق عادت و کرامت غیر طبیعی و ناباورانه پرهیز می‌کردند؛ اما رفته با پیدایش سلسله‌های صوفیه این امر اهمیت فوق العاده‌ای می‌یابد و نوعی فخر فروشی با اثبات کرامات مشایخ، میان مریدان در می‌گیرد (گنابادی و قادری، 1388: 1). شهرام آزادیان در مقاله «دو تقسیم‌بندی قدیم از کرامات صوفیه» بر این باور است که اوّلین قدم در راه کرامات صوفیه، تقسیم‌بندی این کرامات است. در این مقاله، دو تقسیم‌بندی ارائه شده؛ یکی عینی و دارای مصدق و دیگری ذهنی و درونی (آزادیان، 1385: 63). قهرمان شیری در مقاله «نقش تمرین و طبیعت در خرق عادت (کرامات‌های ممکن)» معتقد است که با آن که کرامت عملی خارق عادت است که هر کس که بر انجام آن توانایی ندارد، مگر آن که مشمول عنایت حق قرار گرفته باشد، اما شماری از کرامات‌های صوفیان، به دلیل اتکا بر توانمندی‌های جسمانی یا روحانی، از امکان وقوع بیشتری برخوردارند (شیری، 1389: 83). غلامحسین‌زاده در مقاله «نقد و تحلیل حکایات کرامات‌های مولانا در رساله سپهسالار» بر این باور است که یکی از دلایل عمدۀ نقل کرامات صوفیه، کرامت خواهی و کرامت جویی کسانی بوده است که داستان‌های کرامتی را با آرزوها و خواسته‌های خود هماهنگ دیده‌اند (غلامحسین‌زاده، 1386: 125). حسن رضایی‌مهر (1386) در مقاله «معجزه و پدیده‌های خارق‌العاده و فرارون‌شناختی» بر این اعتقاد دارد که انسان در مسیر زندگی خویش از بد خلقت تا کنون، خود را با پدیده‌های شگفت‌آوری رو به رو دیده است. معجزه به عنوان مهم‌ترین و اصیل‌ترین امر خارق‌العاده‌ای است که روایات تاریخی متقن وقوع آن را به اثبات رسانده است (رضایی‌مهر، 1386: 117). فارمیک آساتوریان و محمد آل عصفور در مقاله «کرامت انسان و محورهای اصلی آن در مثنوی مولوی» محورهای اصلی کرامت انسانی از نظر مولانا در مثنوی شریف را مورد واکاری قرار داده‌اند ().

آساتوریان و آل عصفور، 1386: 27). علی‌محمد پشت‌دار و محمدرضا عباس‌پور خرمالو در مقاله «کرامت از دیدگاه عرفان اسلامی و نظریه روان‌شناختی یونگ» بر این باورند این که آدمی نیروهای فراحسی دارد، از گذشته‌های دور در نزد نحله‌ها و ادیان گوناگون امری

پذیرفته بوده؛ اما راه رسیدن به این نیروها متعدد و متفرق بوده است. به طور کلی، صوفیه راهی کوتاه اما دشوار برای رسیدن به عالم فراحس پیشنهاد کرده‌اند که آن تصفیه باطن از غیر حق است؛ گوستاویونگ نیز کوشیده با زبان خود امکان رسیدن به این عرصه را برای روح و روان آدمی تشریح کند(پشتدار و عباس‌پور، 1388: 59). محمدابراهیم ایرج‌پور در مقاله «شیوه‌ای نادر از تبرک و شفا بخشی در متون عرفانی» معتقد است که عرفان به سبب قوت و قدرت باطنی و پرداختن مدام به روح، در نفوس اشخاص، مریدان و حتی اشیا و طبیعت اثر دارد. نوع نادر و شگفت از تبرک و شفا بخشی آن بوده که گاه عارف «آب دهان» خود را به دهان مرید یا اندامی که مبتلا به درد و بیماری بوده، می‌رساند است و نتایجی شگرف و دیر باور از این «آب دهان» حاصل می‌شده است(ایرج‌پور، 1388: 5). محمدعلی رضایی در مقاله «سحر از دیدگاه قرآن و علم» به تفاوت‌های سحر با معجزه و کرامت می‌پردازد(رضایی، 1388: 119). طاهره خوشحال دستجردی در مقاله «مولانا در بینش شمس» معتقد است که در بینش شمس، مولانا با ارده خلاق و آفرینشگر خود می‌تواند در عالم طبیعت و عناصر و همچنین عالم ارواح و نفوس تغییر و دگرگونی ایجاد کند و به علت داشتن صفاتی درون و فراهم آوردن رضایت اولیای خداوند، دارای سیرت و خصلت انبیای بزرگ الهی است(خوشحال، 1378: 67).

3. روش و فرضیه‌های تحقیق

روش کار در این پژوهش، تحلیل محتوا بوده است و نویسنده‌اند دیدگاه مولانا را در ارتباط با مسئله کرامت و جنبه‌های مختلف آن در تمثیلات مثنوی بکاوند. برای این کار پس از مطالعه ابیات مثنوی، قصه‌هایی را که دارای تمثیلهای کرامتمدار بوده استخراج کرده‌اند و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخته‌اند. فرض‌های مطرح شده در این پژوهش عبارت بوده‌اند از:

- 1- عرفان و از جمله مولانا به مسئله کرامت توجه داشته‌اند.
- 2- مولانا در مثنوی معنوی به مسئله کرامت پرداخته است و از نظر او یکی از نشانه‌های عارفان حق و مردان کامل، وجود کراماتی است که در گفتار و رفتارشان نمایان می‌گردد.
- 3- قصه و تمثیل ابزار مناسبی برای طرح و بررسی مسئله کرامت در نزد مولاناست و جذابیت قصه و تمثیل می‌تواند هم مخاطب را درگیر کند و هم مسئله پیچیده کرامت را تا حدودی قابل فهم و درک سازد.

4. تمثیل‌های کرامت‌مدار در مثنوی

با نگاهی به تمثیل‌های مولانا در مثنوی، به قصه‌ها و تمثیل‌هایی برمی‌خوریم که در آن مولانا به کاری شگفت و غیرقابل باور می‌پردازد و کشف و کراماتی را به انبیا و اولیا و عرفان نسبت می‌دهد. در ادامه به بررسی و ذکر این تمثیل‌ها خواهیم.

4-1- کرامات انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام:

در مثنوی گاه به داستان‌ها و تمثیل‌هایی برمی‌خوریم که کاری شگفت و خلاف عادت به پیامبران و امامان نسبت داده می‌شود. البته این ماجراهای شگفت سوای معجزاتی است که برای هر پیامبر به عنوان دلیلی بر نبوتش در کتب دینی و روایی ذکر شده است. در ادامه به نمونه‌هایی از آن داستان‌ها اشاره می‌کنیم:

• در مثنوی، مولانا در باب ابوجهل نقل می‌کند که وقتی سنگ‌هایی چند در دست دارد و از روی طعن و انکار روی به محمد (ص) می‌کند که اگر تو رسول خدایی و از آسمان خبر داری باری هم اکنون برگوی تا در دست من چیست؟ رسول خدا می‌گوید دوست داری من بگوییم آن چیست یا او بگویید من کیستم؟ ابوجهل جواب می‌دهد البته این شق دوم نادرتر است. در این میان از میان مشت او هر پاره سنگی به شهادت گفتن می‌آید و به پیغمبری محمد گواهی می‌دهد.

از میان مشت او هر پاره سنگ
در شهادت گفتن آمد بی‌درنگ
لا الله گفت إلـا الله گفت
گوهـر احمد رسول الله سفت
(مثنوی، 1/ 2159-2158)

• پیامبر اکرم (ص) در حال وضو گرفتن بود که عقابی از آسمان فرود آمد و کفش او را ربود و به هوا برد. عقاب در اوج آسمان، کفش را تکلن داد و ناگهان ماری سیاه از داخل کفش بر زمین افتاد و بدین‌سان جان شریف حضرت ختمی مرتبت (ص) از گزند آن مار نجات یافت. و سپس عقاب، کفش ربوده شده را به آن حضرت برگرداند.

پس رسولش شکر کرد و گفت: ما
این جفا دیدیم و بُد عین وفا
موزه بربودی و من در هم شدم
(همان: 3/ 3248 - 3247)

بررسی کرامت در تمثیل‌های مثنوی مولوی (32-50) 39

• امیران عرب با خشم نزد پیامبر(ص) می‌روند و به او می‌گویند: اگر تو خود را از جانب خدا امیر می‌دانی، ما نیز امیریم. پس بهتر است کاری با امارت ما نداشته باشد. پیامبر(ص) به آنان می‌فرماید که امارت من حقيقی است، اما امارت شما مجازی، آنان قانع نمی‌شوند و به مشاجرة خود ادامه می‌دهند تا این که ناگهان ابری سیاه و سنگین بار در پهنه آسمان ظاهر می‌شود و می‌بارد و سیلی خروشان به سوی شهر به راه می‌افتد و مردم، هراسان به شیون و فغان می‌پردازند. پیامبر(ص) به آنان می‌گوید اینک هنگام تمییز حق و باطل است. اگر راست می‌گویید جلوی سیل را بگیرید. امیران عرب برای مهار سیل، نیزه‌های خود را به میان سیل افکنند تا به اتكای افسون خود سیل را بند آورند، اما کاری از پیش نبرندند و به عجز خود پی بردن. و در این لحظه پیامبر(ص) شاخه‌ای کوچک به میان سیل افکنده و سیل ناگهان تغییر مسیر دارد و به سوی دشت‌ها سرازیر شد و مردم شهر نجات یافتند.

میری من تا قیامت باقی است
چون بدیدند از وی آن امر عظیم
پس مقر گشتند آن میران ز بیم
(همان: 4/2796 و 2786)

• پیامبر(ص) دسته‌ای از اسیران را که دست بسته می‌برند؛ تبسم کنان تماشا می‌کرد. اسیران آهسته با خود می‌گفتند: این دیگر چه پیامبری است که از اسارت ما شادمان می‌شود؟ و چرا ما را می‌کشد؟ حضرت رسول (ص) با عنایت الهی و علم غیبی سخنان آنان را شنید و به آنان خطاب کرد: تبسم من فاتحانه نیست بلکه خنده من بدین خاطر است که شما را از تاریکی گمراهی به سوی روشنی هدایت می‌کشانم.

آنچه دانسته بدم افزون نشد
پیش از آن کز آب و گل بالیده‌ام
این همی دیدم در آن اقبال‌تان
(همان: 3/4544 از بیت)

• شخصی در زمان پیامبر (ص) نام آن جناب را با تمسخر و استهزاء به زبان آورد؛ در نتیجه دهانش کج ماند. او از این کار رشت خود پشیمان و نادم گشت و از محضر رسول خدا، پوزش خواست و بخشش طلب نمود.

ای تُرًا الطاف علمِ مِنْ لَدُنْ
باز آمد کای محمد عفو کن

40 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

من تو را افسوس می کردم ز جهل
(همان: 813_1)

• چون برای پیغمبر علیه السلام منبری ساختند، ستونی چوبی که ایشان بدان تکیه می دادند و برای مسلمانان صحبت می کردند، به گوشه ای افکنده شد. در نتیجه آن ستون از اینکه از مصاحب و همنشینی آن حضرت دور مانده و متروک گشته به ناله و حنین پرداخت و از این هجران به فغان آمد.

بشنو ای غافل، کم از چوبی مباش
تا چو مردم حشر گردد یوم دین
(همان: 2118_1)

گفت: آن خواهم که دائم شد بقاش
آن ستون را دفن کرد اندر زمین

• نقل است که حضرت رسول اکرم(ص) به ابن مجلجم می گوید: روزی می آید که تو علی(ع) را به شهادت خواهی رساند. ابن مجلجم، نزد علی(ع) می رود و می گوید: پیش از آنکه آن حادثه ناگوار به دست من رخ دهد مرا بکش تا من به چنین جرمی دست نیالایم. ولی حضرت امیرالمؤمنین(ع) به او می فرماید که چون حکم و تقدير چنین است کشته شدن من به دست تو محظوظ و مقدار است. اینک کشتن تو به دست من قصاص پیش از جنایت است. پس من نمی توانم تو را بکشم. باز او به دست و پای ایشان می افتد و بر خواسته خود اصرار می ورزد و امام به او می گوید: برو که قلم قضا و قدر این سرنوشت را رقم زده و چاره ای نیست و باید رضا به قضا داد:

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
چون زنم بر آلت حق ، طعن و دق ؟
(همان: 3853_1)

• پیش از آنکه عثمان، کاتب وحی شود، شخصی این منصب را عهده دار بود. او هر وقت که کلمات وحی بر رسول خدا نازل می گشت و آن جناب، آن کلمات مبارک را قرائت می فرمود، او عین آن را می نوشت، رفته رفته، این کاتب، چهار غرور و خودبینی شد و گمان برد که همه این کلمات عالیه در ضمیر او نیز نقش می بندد. لذا با خود گفت: من با پیامبر(ص) چه فرقی دارم؟! هم بر او وحی می رسد و هم بermen! سرانجام از در عناد و ستیز وارد شد. از طرف حضرت رسول خدا ضربه ای بر روح او وارد آمد که دیگر هیچ نقشی از کلمات وحی را در باطن خود نیافت گویی که حتی یک حرف هم نیاموخته است. در نتیجه

بررسی کرامت در تمثیلهای مثنوی مولوی (50-32) ——————

نتوانست کاتب وحی باشد. حضرت رسول به او گفت: ای ستیزه‌گر اگر سرچشمه وحی در درون توست چرا دیگر این حال را نداری؟!

این چنین آب سیه نگشودهای
گر تو ینبوع الهی بودهای
(همان: 1/3236)

• مادر یحیی پیش از زادن فرزند، مخفیانه به مریم گفت که من دیدم که در شکم تو پادشاهی است که اولوالعزم است و همه چیز را می‌داند. چون من با تو رو به رو شدم، کودکی که در شکم من بود، به سجده افتاد. چنان سجده‌ای که دردی بر من چیره شد. مریم گفت: من هم دیدم طفلی که در شکم من است به سجده افتاد.

گفت مریم من درون خویش هم
سجده‌ای دیدم ازین طفل شکم
(همان: 2/3606)

• هود و قومش به صحراء آمدند و حظیره‌ای ساختند از گل، آن باد که به ایشان می‌رسید نرم می‌شد و همچون نسیمی لطیف می‌گشت؛ اما هنگامی که به قوم عاد می‌رسید چنان سخت می‌شد که شتر با هودج را بر می‌گرفت و به هوا می‌برد:

هود، گرد مؤمنان، خطی کشید
نرم می‌شد باد، کانجا می‌رسید
هر که بیرون بود ز آن خط، جمله را
پاره پاره می‌سکست اندر هوا
(همان: 1/854 - 855)

• حضرت داوود (ع) به قدری صدایی لطیف و دلنشیں داشت که در هر وعظی، صدای خوب او دویست نفر را از شدت شوق و ذوق بی‌جان می‌کرد. معجزه‌دیگر حضرت داوود (ع) این بود که هرگاه به وعظ و سخن می‌پرداخت، شیر و آهو نیز پیرامون او جمع می‌شدند. کوهها و پرندگان نیز با نوای دلاویز داوود، هم آواز می‌شدند.

کوه و مرغان هم رسایل با دَمش
هر دو اندر وقت دعوت مَحرَمش
این و صد چندین مَرو را معجزات
(همان: 3/1473-1474)

• پسران عَزَّیْر (ع) به دنبال پدر خود بودند و سراغ او را از هر رهگذری می‌گرفتند. تا اینکه با پدر خود مواجه شدند، اما او را نشناختند، زیرا او به حکم مشیت الهی جوان مانده بود. پس به او گفتند: ای رهگذر آیا از عَزَّیْر خبر داری؟ عَزَّیْر برای امتحان هوش و کیاست فرزندان، خود را معرفی نکرد؛ اما با سخنی رمزآمیز گفت: بله، او به دنبال من می‌آید. یکی از

42 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

پسران با شنیدن این مژده شادمان شد؛ اما پسر دیگر به فرات دریافت که همو عزیر است و از فرط هیجان بیهوش بر زمین افتاد.

که چه جای مژده است ای خیره سر؟
زانکه چشم وهم شد محجوب فقد
وهم را مژده است و، پیش عقل، نقد
(همان: 4/3278-3277)

• هنگامی که مادر عیسی وی را از مکتب درآورد؛ به عنوان شاگردی پیش رنگرزی برد. بعد از مدتی، استادش به او گفت: حالا شما در این کار ماهر شدی. من عازم سفری هستم. اینجا مقداری جامه است که روی هر کدام علامتی گذاشته ام تا به رنگ مخصوص درآید. عیسی همه را در یک خم نهاده و گفت: به اذن پروردگار، رنگی بپذیر که من می خواهم. چنان کرد که یکی سبز و یکی زرد و یکی سرخ آن طور که مراد استاد بود؛ بیرون آورد. استاد و حاضران در این کار در شگفت شدند و ایمان آوردند، آنها حواریون بودند.

او ز یکرنگی عیسی بو نداشت
جامعه صد رنگ از آن خم صفا
نیست یکرنگی کزو خیزد ملال
وز مزاج خم عیسی خو نداشت
ساده و یک رنگ گشتی چون ضیا
بل، مثال ماهی و آب زلال
(همان: 1/500 از بیت 500)

• نقل است: که یهودیان، قصد حضرت یحیی (ع) کردند که با شمشیر بکشندش، حضرت یحیی (ع) از آنان فرار کرد. یهودیان پی آن حضرت را گرفتند و تعقیبیش کردند. در آن حال که فرار می کرد کوهی به او گفت: به سوی من بیا و سنگ های خود را بر سر و روی آن گروه ببارانیید. پس جهودان در اثر زخم هایی که بر آنان رسیده بود، حضرت یحیی (ع) را ترک کردند. آن حضرت به واسطه تحصن در آن کوه از شر دشمنان رهایی یافت. حضرت مولانا نیز در قالب تمثیلی آن را در ابیات زیر بیان کرده است.

کوه، یحیی را نه سوی خویش خواند؟
قاددانش را به زخم سنگ راند؟
گفت: ای یحیی بیا در من گریز
تا پناهت باشم از شمشیر تیز
(همان: 1/1844-1843)

2-4- کرامات اولیاء و عرفان:

در این قسمت به ذکر برخی از تمثیل‌ها و حکایت‌هایی درباره اولیاء و عرفایی می‌پردازیم که مولانا حادثه و ماجرايی شگفت انگيز از زندگی شان را در مثنوی گنجانده است.

• بايزيد بسطامي در حالت محو و فنا به مریدان خود گفت: منم خداوند سبحان، و چون پس از ساعتی از حالت مدهوشی و بی خوبی بدر آمد مریدانش گفتند تو دیشب چنین و چنان گفتی و این ادعایی بی‌اساس است. بايزيد گفت: اگر بار دیگر چنین ادعایی کردم با کاردهای تیز بر من بزنید. طبق سفارش بايزيد، مریدان هر یک کاردی فراهم آوردنده و به انتظار ماندنده. و بار دیگر بايزيد چار حالت بی‌خوبی شد و گفت: سبحانی ما أعظم شآنی! همین که مریدان این جمله را شنیدند دیوانه وار بدو هجوم آوردنده و کاردهای تیز خود را بر بدن او فرو کردند. لیکن با کمال تعجب هیچ جراحتی بر جسم بايزيد وارد نشد، بلکه بالعکس ضربه‌های کارد بر بدن خودشان فرود می‌آمد و آن را می‌درید.

هر که اندر شیخ تیغی می‌خلید

(همان: 4/2128)

• یکی از صاحبدلان می‌گوید در عالم رؤیا گروهی از مشایخ را دیدم و از ایشان رزق حلال خواستم. آنان مرا به سوی جنگلی در نواحی کوهستانی هدایت کردند. در آن جا درویشی هیزم شکن را دیدم، که خسته و کوفته پشتۀ هیزمی را بر دوش می‌کشید. با خود گفتم من که غم روزی ندارم، پس بهتر است که چند دیناری را که در گوشۀ جامه‌ام دوخته‌ام بدو بدهم. در این لحظه درویش، با پشتۀ هیزم به سوی من آمد و پشتۀ هیزم را جلوی پای من بر زمین نهاد و دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خداؤندا به حق لطف و کرمت این پشتۀ هیزم را به طلا مبدل کن» در این هنگام دیدم که پشتۀ هیزم به طلا تبدیل شد. سپس دوباره از خدا استدعا کرد که این طلا را به هیزم مبدل کند. سپس هیزم را برداشت و به راه افتاد. خواستم دنبال او بروم و مسائل خود را از او سؤال کنم، اما هیبت او را از رفتن باز نگه داشت.

پس غنیمت دار آن توفیق را

(همان: 4/713)

• یکی از پارسایان در هنگام خشکسالی شادمان بود، در حالی که همه مردم نگران و نالان بودند. مردم که از شادی مرد پارسا متعجب شده بودند گفتند: در این فاجعه بنیان کن

44 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

چرا می خندي؟ پارسا گفت: اينك زمين در نظر شما سراسر، قلمرو قحطى و خشکسالى است، اما در نظر من بهشت برين است. شما نيز ديدگاه مرا پيدا كنيد تا بهشتى كه من مى بینم شما نيز ببینيد.

پيش چشمم چون بهشتست اين زمين
خوشها آنبه، رسيده تا ميان
پر ببابان، سبزتر از گندنا
دست و چشم خويش را چون برگنم؟
(همان: 3249)

گفت: در چشم شما قحطست اين
من همي بینم به هر دشت و مكان
خوشها در موج از باد صبا
ز آزمون، من دست بر وي مى زنم

• از کرامات آصف برخيا يکي اين است که تخت بلقيس را در چشم برهم زدنی پيش از
آمدن او در نزد سليمان حاضر کرد.

حاضر آرم پيش تو در يك دمش
ليک ز آصف، نه از فن عفريتیان
كه بدیدستم ز رب العالمین
(همان: 904 و 906)

گفت آصف: من به اسم اعظمش
حاضر آمد تخت بلقيس آن زمان
گفت: حَمْدَاللهِ بَرِينَ وَ صَدْ چنین

• دو تن از فرزندان شيخی جان سپردنده و همه اهل خانه داغدار و سوگوار شدند؛ اما
شيخ حالی آرام داشت و اشکی نمیریخت. اين مسئله موجب شد که اهل خانه از او سؤال
کنند که پس تو چرا اصلاً گريه نمی کنی؟ شيخ در پاسخ می گويد: گريه و فغان وقتی است
که هجران و فراقی پيش آيد. فرزندان جان سپرده‌ام، لحظه‌ای از پيش چشمانم غایب
نمی شوند؛ من می بینم که آنان در اطراف من می دوند و بازی می کنند.

با عزيزانم وصالست و عناق
من به بيداري همي بینندشان
(همان: 1821 / 3)

گريه از هجران بود يا از فراق
خلق اندر خواب مى بینندشان

• بايزيد بسطامي، با اينکه سال‌ها پيش از تولد شيخ ابوالحسن خرقاني وفات کرده بود، با
اين حال از ولادت و شخصيت ظاهری و باطنی ابوالحسن خبر داد. زيرا در يکی از روزها
بايزيد همراه با عده‌ای از مریدانش در حال سفر بود که به حومه شهر ری رسيدند و ناگهان
بايزيد به مریدانش گفت: بوی دلاویزی از ناحیه خرقان به مشامم می‌رسد. اين رايحه
دلنشين حاكی از آن است که در ساليان بعد عارفي كامل به نام شيخ ابوالحسن خرقاني

بررسی کرامت در تمثیل‌های مثنوی مولوی (50-32) —————

ظهور خواهد کرد و با انوار روحی خود طالبان را ارشاد می‌کند و مرید من شود و هر بامداد بر مزار من آید. دهها سال بعد از وفات بازیزید، شیخ ابوالحسن خرقانی با همان اوصاف زاده شد و چون ماجرای پیشگویی بازیزید را از مردم شنید و شخصیت او را شناخت مرید او شد و هر بامداد تا ظهر بر مزار او حاضر می‌شد و به مراقبه می‌پرداخت و گاه نیز مشکلات خود را در آنجا طرح می‌کرد و صورت مثالی بازیزید در برآورش مجسم می‌شد و مشکلات او را رفع می‌کرد.

هر دم از غیبت پیام و نامه‌ای
می‌رسد اندر مشام تو شفی
شممه‌ای ز آن گلستان با ما بگو
(همان: 14 از بیت 1814)

ای تو کام جان هر خودکامه‌ای
هر دمی یعقوب‌وار از یوسفی
قطره‌ای بر ریز بر ما ز آن سبو

• درویشی در کشتی نشسته بود. کیسه‌ای زر در کشتی گم شد، همه را گشتند، کسی آن درویش را هم نشان داد و گفت: این درویش را هم بگردیم. درویش گفت: پروردگار! این انسانها بندۀ تو را متهم کردند، فرمان تو چیست به من الهام کن. ناگهان از هر کران صدها هزار ماهی سر بیرون آوردند که هر یک از آن ماهیها مروارید درشتی به دهان داشت. درویش چند مروارید گرفت و به وسط کشتی انداخت و خود پرید و هوا را مَسند ساخت و نشست. مسافران کشتی فریاد زدند ای مرد بزرگ، چرا چنین مقام بلندی به تو داده‌اند؟ درویش گفت: از متهم ساختن فقیر، و از آزدگان حق به سبب چیزی بی‌ارزش کناره گرفته‌ام. بانگ کردند اهل کشتی ای همام از چه دادندت چنین عالی مقام
گفت از تهمت نهادن بر فقیر وز حق‌آزاری پی چیزی حقیر
حاش لِله بل ز تعظیم شهان که نبودم بر فقیران بدگمان
(همان: 2 از بیت 3493)

• شبیان راعی، یکی از زهاد و پارسایان راستین و صاحب کرامت بود. او که پیشینه شبانی داشت، هرگاه که برای اقامه نماز جمعه از شهر بیرون می‌رفت، گرد گوسفندان خود، خطی می‌کشید به گونه‌ای که نه گوسفندان از آن خط، بیرون می‌آمدند و نه گرگ می‌توانست بدان خط داخل شود و بر گوسفندان یورش برد.

چون به جمعه می‌شد او وقت نماز تا نیارد گرگ آنجا ترک تاز
گوسفندی هم نگشته ز آن نشان هیچ گرگی در نرفتی اندر آن

46 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

دایرۀ مرد خدا را بود بند
نرم و خوش، همچون نسیم یوسفان
چون گزیده حق بود چونش گزد؟
(همان: ۱/ از بیت ۸۵۷)

بادِ حرص گرگ و حرص گوسفند
همچنین باد اجل با عارفان
آتش، ابراهیم را دندان نزد

5. نتیجه‌گیری

اگر به تفاوت و تشابه «معجزه» و «کرامت» نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که معجزه مخصوص انبیاء و پیامبران است و کرامت ویژه اولیاء و عرفان. معجزه در کنه خویش مخالفان را به مبارزه می‌طلبد و مخالفت با آن از سوی منکران ممکن نیست. در حالی که کرامت پوشیده و پنهانی است و یا دست کم صاحب آن در پوشاندنش می‌کوشد. معجزه دلیلی بر نبوت نبی است که دیگران از انجام و تقلیدش ناتوانند و کرامت حاصل ریاضت و ترک تعلقات است که به دست برگزیدگان بروز می‌یابد. نبی همواره در حالت هوشیاری و تسلط ذهن و عقل دست به معجزه و تحدي می‌زند، در حالی که صاحب کرامت گاه در صحّو و هشیاری و گاهی در سکر و بی‌خویشتنی دست به این گونه اعمال شگفت می‌زند. این گونه کارهای شگفت و خارق عادت که در هر صورت از اراده و قدرت الهی سرچشم می‌گیرند، نه تنها هیچ‌گاه باعث غرور و تکبر صاحب آن نمی‌شود، که به فروتنی و تواضع آشکار کنندگان آن می‌افزاید.

مسئله کرامت در مجموعه عرفان و به ویژه عرفان اسلامی - ایرانی، جایگاه مهمی دارد. شاید به جرأت بتوان گفت که هیچ کتابی از امهات کتب صوفیه را نتوان یافت که به کرامت و پیچیدگی‌ها و شرایط بروز و کیفیت و انواع و اقسامش نپرداخته باشد. به غیر کتب عرفانی، در قرآن کریم و کتب احادیث و روایات نیز به این مسئله اشاره‌های متعددی شده است.

اگر همچون اغلب پژوهندگان عرصه عرفان ایرانی - اسلامی، مولانا را اوج و قله عرفان بدانیم و مثنوی اش را مهمترین کتاب در این زمینه بشناسیم، خواهیم دید که او نیز به مسئله کرامت نگاه ویژه‌ای داشته است و بارها در تمثیل‌ها و حکایات خویش به کرامات اولیا و عرفانی و حتی انبیاء و ائمه پرداخته است. در این مقاله بیش از سی مورد از این گونه حکایات مورد ذکر و بررسی قرار گرفته که خود نشان دهنده نگاه و تمرکز مولانا بر این مسئله است.

از این نکته چنین برمی‌آید که مولانا بر این باور است که از نشانه‌های عرفا و اولیاء یکی هم بروز کرامت و کارهای شگفت است که البته با همه تلاش‌های ایشان در کتمان آن آشکار می‌گردد.

از شگردهای مولوی در کتاب مثنوی‌اش، بهره‌گیری فراوان او از تمثیل و حکایت است. او به بهترین شکل از امکانات این شیوه استفاده می‌کند و با شخصیت‌پردازی و فضاسازی‌های شگفت‌انگیز و استفاده از ظرفیت‌های گفتگو بین اشخاص و افراد حکایت، مخاطبان فراوانی را در طول قرون، مجدوب خویش نموده است.

حال همین داستان و تمثیل و همین شیوه و شگرد در خدمت بیان یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین مباحث عرفانی، یعنی کرامت در می‌آید. جذابیت قصه و روایت از یک سو و تسلط شگفت مولانا بر این شیوه از سوی دیگر باعث می‌شود که مخاطب به راحتی انواع و اقسام کارهای خارق عادت را ببیند و بشنود و بپذیرد. به نظر می‌رسد که اگر مولانا نیز همچون برخی از فلاسفه می‌کوشید که چنین مباحثی را از راه عقل و منطق اثبات نماید چه بسا راه به جایی نمی‌برد و در ذهنیت مخاطب، جایگاه ویژه‌ای کسب نمی‌کرد.

این کرامات که همگی از قدرت الهی ناشی می‌گردد، گاه حواس جسمی دارنده آن را بسیار قوی‌تر از حد معمول نشان می‌دهد و گاه محدودیت‌های زمانی و مکانی را در هم می‌شکند و از آن فراتر می‌رود. آن گونه که مشاهده عوالم دیگر میسر می‌گردد و بیان آن برای مبتدیان دلگرم کننده‌تر می‌شود. اشراف بر خاطر مریدان و حتی عوام امکان پذیر می‌شود و آشکار ساختن آن مایه شگفتی می‌گردد.

پرداختن به این گونه کشف و کرامات البته در نزد مولوی می‌تواند دلیل دیگری هم داشته باشد. اگر مقایسه‌ای کوتاه داشته باشیم و برای مثال مثنوی را با حدیقه در این مورد مقایسه کنیم، می‌بینیم که سنایی خیلی به این گونه کشف و کرامات توجهی ندارد و به معرفی اولیا و عرفا بسته می‌کند. ولی همین طور که دیدیم مولانا کارهای شگفتی به آنها نسبت می‌دهد و روایتها در این باره بیان می‌دارد. شاید در دوره سنایی پیران و مشایخ به خودی خود احترام و جایگاه والایی داشته‌اند که دیگر نیازی نبوده با آشکار ساختن و بر ملا کردن این گونه کارهای شگفت اعتماد و ایمان عوام را به سویشان سوق داده شود؛ ولی در دوره مولوی اندکی از این جایگاه رفیع کاسته شده که مولوی می‌کوشد با این گونه روایات آب را به سرچشمه برگرداند و دست مخاطبان را دوباره در دست‌های پیران و مشایخ بگذارد

48 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

و از آرامش عرفانی سیرا بشان سازد. آرامشی که در دوره نابسامان قرن هفتم و در آشوب مغولان همچون وجود خود مولانا کیمیایی بوده است دست نیافتند. شاید با مطالعه مثنوی ما نیز به این باور برسیم که همین کتاب گرانقدر، خود نشانه‌ای از کرامت مردی است که قرن‌ها نامش بر سر زبان‌ها بوده است و چنین که برمی‌آید خواهد بود.

کتابنامه

- آزادیان، شهرام. 1385. «دو تقسیم بندی قدیم از کرامات صوفیه». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران. دوره 57. شماره 179. صص 63-72.
- آساتوریان، فارمیک و آل عصفور، محمد. 1386. «کرامت انسان و محورهای اصلی آن در مثنوی مولوی». مجله علوم اجتماعی و انسانی، دانشگاه شیراز. دوره بیست و ششم. شماره دوم. صص 27-42.
- ایرج پور، محمد ابراهیم. 1388. «شیوه‌ای نادر از تبرک و شفایخشی در متون عرفانی». نشریه مطالعات عرفانی. دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان. شماره نهم. صص 5-28.
- بودری نژاد، یحیی. 1390. «تبیین فلسفی معجزه و کرامت از دیدگاه سهروردی». *فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی*. آینه معرفت. دانشگاه شهید بهشتی. دوره 9. شماره 29. صص 87-114.
- بهشتی، احمد. 1383. «دیدگاه امام رضا(ع) درباره معجزه و شرایط متغیر زمان». *مقالات و بررسی‌ها*. دفتر 76 (2) فلسفه. ص 173-186.
- پشتدار، علی محمد و عباسپور خرمalo، محمد رضا. 1388. «کرامت از دیدگاه عرفان اسلامی و نظریه روان‌شناختی یونگ». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی*. سال پنجم. شماره 16. صص 59-84.
- پورنامداریان، تقی. 1388. در سایه آفتاد(شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی). چاپ سوم. تهران: سخن.
- خوشحال دستجردی، طاهره. 1378. «مولانا در بینش شمس». *نشریه علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی*. دانشگاه اصفهان. دوره دوم. شماره شانزدهم و هفدهم. صص 67-84.
- رضایی، محمدعلى. 1389. «سحر از دیدگاه قرآن و علم». *فصلنامه علمی - پژوهشی کوثر معارف*. سال 6. شماره 13. صص 119-139.
- رضایی مهر، حسن. 1386. «معجزه و پدیده‌های خارق العاده و فرا روان‌شناختی». *نشریه معرفت*. سال شانزدهم. شماره 113. اردیبهشت 86. صص 126-117.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1376. *بحر در کوزه*. چاپ هفتم. تهران: علمی.

50 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- 1386. سرّنی. چاپ یازدهم. تهران: علمی.
- شیری، قهرمان. 1389. « نقش تمرین و طبیعت در خرق عادت (کرامات‌های ممکن) ». پژوهش نامه زبان و ادبیات فارسی. سال دوم. شماره هشتم. صص 112-83.
- غلامحسینزاده، غلامحسین. 1386. «قد و تحلیل حکایات کرامات‌های مولانا در رساله سپهسالار ». فصل نامه پژوهش‌های ادبی. سال 4 . شماره 17. صص 125-148.
- قادری، حسن و پروین گنابادی، بهرام. 1388. «کرامات از منظر ابن‌سینا و ابن‌عربی ». نیمسال نامه تخصصی پژوهش نامه ادیان. سال سوم. شماره پنجم. صص 1-22.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. 1379. ترجمه رساله قشیریه. ترجمه ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- مولانا، جلال الدین محمد. 1374. مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسن. چاپ هفتم. تهران: توس.
- هجویری، علی بن عثمان. 1389. کشف المحجوب. تصحیح محمود عابدی. چاپ ششم. تهران: سروش.